

ریشه‌یابی استراتژی جدید آمریکا در جهان

کورش عرفانی

korosherfani@yahoo.com

سرانجام آمریکا به عراق اعلان جنگ داد و تا ۴۸ ساعت دیگر نبردها آغاز خواهد شد. باوجود آنکه بازسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد قدر یک جعبه کفش هم سلاحهای کشتار دسته جمعی پیدا نکردند بوش و بلر مصمم هستند تا دو روز دیگر تصرف عراق را شروع کنند. آیا این رفتار طبیعی است؟ برای درک این رفتار باید به علت‌های ریشه‌ای آن بپردازیم تا مشخص شود چرا، با یا بدون سلاحهای کشتار دسته جمعی، آمریکا به عراق حمله می‌کرد و خواهد کرد. نخست به بستر زیرساختی علت‌های موجود بپردازیم که به ویژگیهای نظام سرمایه داری بر می‌گردد.

بحران زایی سرمایه داری

دلایلی که امروز آمریکا را به این رفتار جدید خود سوق می‌دهد از ذات روابط غیر منطقی حاکم بر سرمایه داری جهانی شده منتج می‌شود. امروز سرمایه‌ها بستر سودزایی سنتی خود را از دست داده و در جستجوی زمینه‌ها و اشکال جدید تجدید خود هستند. سودزایی بی سابقه سرمایه که در تاریخ بی مانند است سبب شده که انباشت سرمایه در آمریکا به حد فاجعه بار خود رسیده است. همه مکانیزم‌های قابل تصور برای حفظ منفعت دهی سرمایه به کار گرفته شده است؛ تا حدی که در پایان دهه ۹۰ سرمایه داری یک عالم نو اقتصادی خلق کرد که به آن نام "اقتصاد جدید" (New economy) داد. تفاوت این اقتصاد با "اقتصاد سنتی" در غیر مادی بودن آن بود. یعنی سرمایه نیازی به ماده (آهن و آجر و سیمان) نداشت تا به باروری بپردازد. سرمایه‌ها این بار روی خدمات و فعالیتهای مجازی استوار بود که به فن آوریهای نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی (NTCI) متکی هستند. حتی برای آن یک بازار بورس مخصوص (Nasdaq) ایجاد شد. در فاصله سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱، میلیاردها دلار پول در حال خفه شدن در این بورس جدید سرمایه گذاری شد و سپس در ابتدای سال ۲۰۰۱، در عرض چند ماه، ارزش سهام‌های این بازار به شدت سقوط کرد و میلیاردها دلار واقعی و مجازی را به باد داد. بازار سرمایه اما تا حدی از خفگی نجات یافت. امروز نیز سرمایه‌داری که دچار تورم سرمایه و رکود عرصه سرمایه گذاری می‌باشد در پی آن است تا با معامله گریهای (speculation) کاذب و مجازی، که از طریق خرید و فروش سهام‌ها در زمان واقعی انجام می‌شود، سودآوری کند. هر ساعت میلیاردها دلار پول در این معاملات مجازی در سراسر جهان جابجا می‌شود. این معامله‌گریها که با استفاده از فن آوری نوین مانند اینترنت صورت می‌گیرد باعث انباشت بی سابقه سودهای کلان در اختیار سرمایه داران می‌شود، سودهایی که به سهم خود و بعنوان سرمایه‌های جدید باید عرصه‌های تازه‌ای برای فعالیت و سودآوری پیدا کنند. اما چون این شیوه جدید کسب سود کاذب و غیر مادی است منجر به ایجاد فعالیت مادی و شغل آفرینی در دنیای واقعی نمی‌شود.

در گذشته یک سرمایه دار مجبور بود برای سودآور ساختن سرمایه‌اش آنرا، مثلا، در تاسیس

یک کارخانه و فروش تولید آن بکار گیرد. همین امر منجر به فعال کردن بسیاری از واحدهای اقتصادی دیگر و نیز ایجاد کار برای هزاران نفر و برخورداری از حقوق و .. می‌شود. این مکانیزم مادی سودآوری، از طریق سرمایه گذاری، منجر به برقراری نوعی توازن نسبی در روند رشد سرمایه داری می‌شود. یعنی سرمایه مجبور بود برای سودآوری تا حدی خصلت اجتماعی به خودبگیرد، هرچند که سهم عنصر اجتماعی در ترکیب عوامل تولید همیشه ناچیز بود. اما امروز دیگرکسب سود نیاز به تولید مادی ندارد. از طریق معامله‌گری روی ارزشهای مجازی، سرمایه داران سودهای کلانی بدست می‌آورند که هیچ بازدهی مادی برای اقتصاد کلاسیک و دست آورد اجتماعی برای جامعه نداشته و فقط باعث پول روی پول انباشته شدن می‌شود.

نبود عرصه فعالیت اقتصادی سودزا یک بحران ذاتا نو و بی سابقه برای سرمایه داری فراهم کرده است. این بحران، که ناشی از تولید غیر اجتماعی سرمایه است، منجر به رکودی بی سابقه در جهان خواهد شد که برای فرار از آن، آمریکا در جستجوی به راه انداختن جنگ و ایجاد عرصه‌ای کاذب جهت فعال کردن دوباره سرمایه‌ها می‌باشد. سرمایه‌هایی که معطل مانده‌اند و رکود ساختاری را حاکم کرده‌اند. پدیده‌ای مانند جنگ از یکسو ماشین نظامی را فعال می‌کند و از سوی دیگر یک کشور ثروتمند مانند عراق را کاملا ویران و بازسازی آن را به بازاری جدید تبدیل می‌کند. ارزش سهام شرکت‌های آمریکایی که قرارست در اقتصاد فردای عراق نقش مهمی بازی کنند از حالا رو به افزایش است. اینها شرکتهایی هستند که در چهارچوب اقتصاد کلاسیک قرار می‌گیرند و با مادیات (راهسازی، ساختمان سازی، نفت و ...) سروکار دارند. این بخش از سرمایه داری باید فعال باقی بماند تا بخش غیرمادی آن بتواند از برکت سودهای آن از طریق معامله‌گری (speculation) زندگی کند.

بعبارت دیگر اقتصاد کلاسیک باید سرپا باشد تا اقتصاد جدید بتواند ادامه حیات دهد. این امر اما در بعد اجتماعی خود به معنای آنست که حاصل کار کارگران و زحمتکشان در اقتصاد کلاسیک باید ازاین پس هم به سرمایه‌گذارهای بخش کلاسیک جواب دهد و هم سودهای سرمایه‌گذارهای انگلی و کاذب مربوط به معامله‌گریهای مجازی (virtuel speculation) را تامین کند. بعبارت دیگر سهم تولیدگران از حاصل کارشان باید هر چه کمتر شود تا پول بیشتری برای سرمایه‌داران و سهام‌داران باقی بماند. این روند که ماهیت کار را هر چه بیشتر غیر اجتماعی می‌کند منجر به رشد اعتراضات اجتماعی و جنبش‌های صنفی و کارگری خواهد شد. همین نیز باعث شده است که امروز اغلب سرمایه داران در پی آن هستند تا فعالیت‌های خود را به سمت کشورهای منتقل کنند که در آن هزینه کار را به حداقل برسانند و سهم خود را از ماحصل تولید افزایش دهند. این همان فرایندی است که نام جهانی شدن را بر آن گذاشته‌اند. یعنی آزادی عمل در سطح جهانی در جهت انتقال و استقرار آزادانه فعالیتها و سرمایه‌ها با هدف کاهش هزینه‌ها، فتح بازارهای رو به رشد و لذا افزایش سودها.

چنین فرایندی اما نیاز به یک مدیریت جهانی دارد، مدیریتی که دست سرمایه داران را در هدایت سرمایه‌هایشان باز گذاشته و حداقل محدودیتها را به آنها تحمیل می‌کند. برای این منظور باید مرزهای جغرافیایی، سیاسی و حتی فرهنگی از سر راه برداشته شود. باید موانع ناشی از فرهنگها و سنتهای ملی و محلی از سر راه برداشته شود. باید ویژگیهای بومی محو یا کمرنگ شود تا سرمایه بتواند حداکثر تسهیلات و امکانات را برای استقرار خود در هر جایی از جهان، که بالاترین سودآوری تامین می‌شود، در اختیار داشته باشد. این یگانه راه تداوم بقای سرمایه داری در کوتاه مدت می‌باشد. سرمایه داری بحران زده برای نجات بقای خود باید که دنیا را زیر و رو کند تا از طریق یک شکل بندی نوین جهان، راه حلی، هر چند موقتی، برای مشکلات خود بیابد. در جاهایی که این کار به طور مطلوب پیش رود سرمایه‌ها نیز به آنجا خواهند رفت و در غیر اینصورت ماشین جنگی به آنجا خواهد رفت تا جاده را برای ورود سرمایه‌ها صاف کند. عراق یک نمونه از این موارد است. جنگ با عراق و صدام، که پوشش خنده آور خلع سلاح این کشور را یدک می‌کشد، در واقع بازتاب این بحران عمیق سرمایه داری و تلاش برای برون رفت از آن است. آمریکا بعنوان قطب سرمایه داری مامور اجرایی استراتژی نجات‌دهی این نظام است. این تقسیم کار و مسئولیت را بعهدہ ایالات متحده آمریکا گذاشتن

تصادفی نیست. آمریکا نخستین کشور سرمایه داری جهان است که به یک سرمایه درمانی فوری نیاز دارد. بدنبال آن اقتصاد شکننده انگلستان آماده فداکاری سربازانش است.

چرا آمریکا جنگ خواهد کرد ؟

پس از فروپاشی بلوک شرق آمریکا در یک جهان بی توازن به تکتازی پرداخته و آغاز قرن بیست و یکم را تبدیل به دوران جدیدی کرده است که از حیث شکل در تاریخ سابقه نداشته است. تاریخ جهان دوره‌های زیر را به خود دیده است :

(۱) دوران تصرف‌گری : کشورهای قوی سرزمین‌های ضعیف را تصرف، مردم آنرا به بردگی کشانده و آنها را ضمیمه خود می‌ساختند.

(۲) دوران استعمارگری : کشورهای قدرتمند کشورهای ضعیف را تصرف و تحت اداره خود در می‌آورند.

(۳) دوران امپریالیسم‌ها : کشورهای قدرتمند کشورهای مستقل اما ضعیف را تحت نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود در می‌آورند.

دوران امپریالیسم که به دلیل وجود توازنی نسبی در جهان دوام آورده بود با فروپاشی اتحاد شوروی منطق وجودی خود را از دست داد. ایالات متحده آمریکا از جمله کشورهایی است که محصول مستقیم دوره استعمارگری است. کسانی که آمریکا را مستعمره خود کرده بودند، یعنی استعمارگران اسپانیایی و سپس فرانسوی و انگلیسی، بنای آمریکا را بر اساس غارت استعماری جهان استوار کردند. نمود بارز این حیات استعماری، بردگی سیاهان آفریقا در این کشور بود. روزه باستید مردم شناس فرانسوی آمار مردان، زنان و کودکانی را که از قاره آفریقا بعنوان برده برای کار به آمریکا برده شدند بیش از ۲۰ میلیون نفر می‌داند. سیاهانی که باید آفریقا را آباد می‌کردند آمریکا را ساختند. پس از استقلال نیز سیاست استعماری دولت ایالات متحده آمریکا در قاره آمریکا ادامه یافت و رفتار مبتنی بر تبعیض نژادی تا اواسط دهه ۶۰ میلادی در این کشور ادامه یافت. ایالات متحده بعنوان یک کشور غنی اقتصاد و سیاست را در کشورهای بسیاری تحت اختیار یا نفوذ خود گرفت، پول خود را بعنوان واحد پول مبادلات جهانی جا انداخت و با همین پول، که انحصارش را در اختیار دارد، بخش عمده‌ای از اقتصاد دنیا را تحت کنترل دارد. این کشور با اتکا به توان نظامی و اقتصادی خود تبدیل به آنچنان غولی شد که نخست مرزهای کشور وسیع خودش برایش کوچک شد، سپس آن بخش از جهان که تحت نظر امپراطوری اقتصادی-سیاسی-نظامی (امپریالیسم) او قرار داشت برایش محدود جلوه کرد، آنگاه حتی یک دنیای جهانی شده بنظرش تنگ و دردسر آفرین آمد. امروز این غول در پی آنست که با حضور نظامی در جهان، شکل بندی نوینی را سازماندهی کند که بتواند به نیازهایش پاسخ دهد.

ممالک متحده آمریکا

نام استراتژی آمریکا را در دوران جدید می‌توانیم ایجاد "ممالک متحده آمریکا" بگذاریم. در این استراتژی "ایالات متحده آمریکا" تبدیل به یک مرکز و پایتخت برای مجموعه "ممالک متحده آمریکا" خواهد شد. این مدل بر اساس الگوی مدیریت حکومتی کشورهای غیر دموکراتیک جهان سوم بنا شده است. در این کشورها قدرت مرکزی که در پایتخت است تمامی مناطق و استانهای کشور را با استفاده از قدرت نظامی خود در خدمت رشد پایتخت به کار می‌گیرد. یعنی فداکردن همه استانها و شهرستانها به نفع یک پایتخت مرفه، توسعه یافته و باشکوه. آنچه در حال انجام است اجرای این الگو از جانب ایالات متحده است در سطح جهانی. علت انتخاب این الگو نیز روشن است. چون پایتخت این کشور جهانی جدید شدیداً به پول و مواد اولیه و سرمایه‌های انسانی نیاز دارد و دیگر نمی‌تواند شاهد آن باشد که شهرستانهای این مملکت جدید از منابع و امکانات به رای خود استفاده کنند و به

پایتخت باج به اندازه کافی ندهند. پایتختی که از نگاه پایتخت نشینان مرکز مدیریت دنیا و حافظ نظم نوین جهانی است. این است که دولت مرکزی، یعنی در این مورد، دولت ایالات متحده آمریکا، حق خود گردانی و اختیارات محلی شهرستانها را از آنها سلب می‌کند تا بتواند از امکاناتشان برای پاسخ گفتن به نیازهای پایتخت استفاده کند.

باز بر اساس همان الگوی کشورهای غیر دموکراتیک با مدیریت متمرکز، پایتخت از اهمیت خاصی برخوردار است، اگر پایتخت تامین نشود دچار آشوب و بی نظمی خواهد شد و این می‌تواند قدرت حاکمه را در قلب خود مورد خطر قرار دهد. امروز پایتخت "ممالک متحده آمریکا"، یعنی ایالات متحده، نیاز به امکانات فراوانی دارد. باید بدانیم که این پایتخت که کمتر از ۵ درصد از جمعیت جهان را شامل می‌شود بیش از ۳۰ درصد از ثروتهای جهان را در اختیار داشته، حدود ۲۵ درصد از کل انرژی دنیا را مصرف، بیش از ۳۰ درصد تولید ملی ناخالص را به خود اختصاص داده و ۴۰ درصد از الکتریسته تولید شده در جهان را مصرف می‌کند. بنابر این می‌بینیم که ایالات متحده آمریکا بسیار پرهزینه است چون بزرگترین مصرف کننده جهان در بسیاری از زمینه‌هاست. در مقابل، برخلاف تصویری عمومی که اقتصاد آمریکا را مبتنی بر صنعت معرفی می‌کند، باید بدانیم که صنعت تنها ۲۱ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور را تشکیل می‌دهد و بیش از ۷۲ درصد آن را خدمات تشکیل می‌دهند. خدمات جدید غیر مادی، مانند خدمات اینترنتی و مجازی سهم رو به گسترشی در این رقم دارند. تنها شرکت مایکروسافت بیش از ۱۲ میلیارد دلار در سال درآمد داشته است. بودجه سالانه دولت ایالات متحده آمریکا بیش از ۲۱۰۰ میلیارد دلار است. اینرا مقایسه بکنید با درآمد سالانه نفت ایران که ۸۰ درصد از درآمدهای خارجی دولت را تشکیل می‌دهد و مابین ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار است. باز برای اینکه بدانیم ۲۱۰۰ میلیارد دلار چه مقدار پول است کفایت بگوییم کل نفت و گاز موجود در ذخایر ملی ایران معادل ۲۸۹۰ میلیارد دلار است. یعنی آنچه را که ما، با قیمتهای فعلی، می‌توانیم امیدوار باشیم در بیش از ۱۱۶ سال از طریق فروش نفت بدست آوریم بودجه یکسال دولت آمریکا را تشکیل می‌دهد. این در حالیست که جمعیت و مساحت ایالات متحده تنها کمی بیشتر از ۷ برابر جمعیت و مساحت کشور ماست. اما چرا هزینه ایالات متحده آمریکا اینقدر بالاست ؟

آمریکا : پر هزینه ترین کشور جهان

در اینجا قابل ذکر است که ارتباطی چندان منطقی میان هزینه‌ها و تولیدگری اقتصادی وجود ندارد. این در واقع نحوه و سطح زندگی آمریکاییان است که این حد از هزینه را برای آنها ایجاب می‌کند. باید بدانیم که بر اساس برآوردها برای آنکه تمامی جمعیت جهان بتواند از متوسط زندگی اروپاییان برخوردار شود نیاز به دو سیاره دیگر مانند کره زمین می‌باشد. باز گفته می‌شود که منابع موجود در کره زمین تنها اجازه می‌دهد که ۵۰۰ میلیون نفر از سطح متوسط زندگی آمریکاییان برخوردار باشند. بدین گونه می‌بینیم که حفظ سطح زندگی آمریکاییان ممکن نیست مگر آنکه هر چه کمتر به ۶ میلیارد انسان دیگر اختصاص یابد و منابع، هر چه بیشتر، به سوی آمریکا رود تا در آنجا به مصرف برسد. در همین راستا باید دانست که دولت ایالات متحده سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار هزینه می‌کند تا بتواند قدرت خرید پول آمریکا را حفظ کند. قالب این امر، حمایت از مصرف‌کنندگان است که بصورت وام‌های آسان و با بهره پایین به آنها داده می‌شود تا بتوانند خرید کنند و از این طریق چرخ اقتصاد آمریکا بچرخد. برای این منظور دولت بیش از پیش هزینه می‌کند آنهم با اتکاء به چاپ اسکناس بدون پشتوانه که در واقع به صورت قرضهای دولت از بانک مرکزی می‌باشد. این هزینه‌ها اما همراه است با یک اقتصاد در حال افول. باید دانست که موازنه منفی بازرگانی آمریکا که در سال ۱۹۹۳ معادل ۱۰۰ میلیارد دلار بوده است، در سال ۲۰۰۰ به ۴۵۰ میلیارد دلار رسیده است. یعنی ۱/۴ کل بودجه دولت آمریکا. همین باعث شده است که دولت ایالات متحده مقروض ترین دولت جهان باشد. به همین صورت مصرف کنندگان آمریکایی جزو مقروض‌ترین

شهروندان جهان هستند. مجموع وام‌های اعطا شده به آنها در حال حاضر ۷/۴ میلیارد دلار است که بیش از دو برابر سال ۱۹۹۰ است. برای نخستین بار در تاریخ میزان بدیهی خانوارهای آمریکایی از کل درآمد سالانه آنها پس از کسر مالیات بیشتر است. این در حالیست که اگر دولت از حمایت این مقروضین دست بردارد یک فاجعه اقتصادی و اجتماعی رخ خواهد داد. از طرف دیگر اگر بانکها به وام دادن ادامه ندهند میزان مصرف سقوط کرده و دهها هزار شرکت اقتصادی ورشکست و میلیونها نفر بیکار می‌شوند. حمایت حکومت از ادامه پرداخت وام نیز بدیهیهای دولت را دائم افزایش می‌دهد. دولت آمریکا برای آنکه اقتصاد این کشور به سمت رکود نرود دائما باید باج مالی به مصرف کنندگان بدهد. دولت بوش هم کاهش قیمت سوخت و هم کاهش ۵۰ میلیارد دلاری مالیاتها را دنبال می‌کند و این با افزودن به هزینه‌ها و لذا قرضهایش. اما دولت آمریکا باید به فکر هزینه‌های غیر تولیدی دیگری هم باشد.

میزان جرم و جنایت آنچنان در آمریکا بالاست که مقابله با آن خود میلیاردها دلار هزینه می‌طلبد. در هر ساعت ۴۸ سرقت و از جمله ۱۸ سرقت مسلحانه در این کشور انجام می‌شود. باز در هر ساعت بیش از ۳ نفر در این کشور خود کشی می‌کنند. در هر ساعت حدود ۱۰۳۷ نفر در گوشه و کنار کشور بازداشت می‌شوند که در کل سبب هزینه شدن بیش از ۲۲ میلیارد دلار پول برای زندانهایش می‌شود. در حال حاضر نزدیک به ۲ میلیون آمریکایی در پشت میله‌های زندان به سر می‌برند که بیش از ۶ درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. تعداد زندانیان در آمریکا از سال ۱۹۹۰ بیش از ۲۸۰ درصد رشد نشان می‌دهد. در چنین شرایطی بنظر می‌رسد که دولت ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند اقتصاد خود را با اتکاء به آنچه در چهارچوب یک کشور عادی قابل انجام است حفظ کند. از همین جا نیز ضرورت بیرون رفتن از محدودیتهای جغرافیایی و سیاسی ایالات متحده مطرح می‌شود.

بی نیازی جهان از ابر قدرت

این بدیهی است که دیگر جهان به یک ابر قدرت نیاز ندارد. دنیای امروز تا حد زیادی از جنگهای منطقه‌ای خلاص شده است، فقط مسئله اسرائیل و فلسطین حاد است که آنها هم به دلیل نبود اراده حل مشکل نزد صاحبان قدرت در اسرائیل و جاه طلبیهای توسعه طلبانه آنهاست. به غیر از این مورد مهم، جهان در یک صلح نسبی است، قدرتهای اقتصادی جدیدی مانند چین یا اتحادیه اروپا در حال رشد هستند، و خلاصه آنکه نیازی دیگر به یک ژاندارم جهانی نیست. این امر سبب شده است که آمریکا از لحاظ سیاسی و نظامی نیز فاقد کارایی و اهمیت شده است. ایالات متحده به ناگهان از یک ابر قدرت تمام عیار به کشوری عادی تبدیل شده است. این واقعیت برای آمریکا یک کابوس است، زیرا ارتش آمریکا و ماشین جنگی ایالات متحده طوری شکل گرفته که قد و قواره و ابعاد آن برای صرفا یک کشور یعنی خود آمریکا بیش از حد بزرگ است. قبول اینکه دیگر نیازی به حضور نظامی آمریکا نیست برای این ماشین جنگی و لذا برای صنایع تسلیحاتی این کشور به مثابه ناقوس مرگ است. بنابراین لشگرکشی و کشورگشایی لازمه بقای ارتش آمریکا و بزرگترین صنایع تسلیحاتی جهانی است. از طرف دیگر کاهش نفوذ سیاسی-نظامی آمریکا باعث کاهش قدرت اقتصادی شرکت‌های غول آسای این کشور و از جمله کمپانیهای نفتی آن می‌شود. این ارتش غول آسا آن هم برای کشوری که هیچ مملکت دیگری تهدیدش نمی‌کند زیادی است و باید آنرا سودآور ساخت. لشگر کشی به کشورهایی که قرار است موزاییک ممالک متحده آمریکا را شکل دهند یکی از راههای بهره‌سازی از این ارتش است.

جمع بندی :

سرمایه داری جهانی دچار یک مشکل عام شده است که همان بحران ساختاری تورم سود است. ویژگیهای این بحران چنین است

- ۱) سرمایه گذارها هر چه بیشتر به سمت معامله‌گری و هرچه کمتر به سمت تولید گری رفته است.
- ۲) کسب سودهای کلان از طریق معامله‌گریها سرعت برق آسایی پیدا کرده است.

- ۳) انباشت سود افزایش سرمایه را بدنبال آورده است.
- ۴) سرمایه‌های انباشته شده امکان فعالیت ندارند چون از یکسو بازارهای سودآور وجود ندارد و از طرف دیگر سرمایه‌داری حاضر نیست از سود خود کاسته و پول را به مصرف کننده بدهد
- ۵) اشباع بازار و نبود خصلت اجتماعی توزیع ثروتها سبب تورم سرمایه‌ها و رکود کار اقتصادی شده است.
- ۶) سرمایه داری برای برون رفت خود از این بن بست ساختاری باید دائم سهم اجتماعی کار را کاهش دهد تا سهم سود سرمایه‌دار کم نشود. (اخراج کارگران و کارکنان، کاهش دستمزدها و مزایا و ...)
- ۷) کاهش سهم اجتماعی کار سبب بروز جنبش‌های اعتراضی صنفی و طبقاتی خواهد شد
- ۸) گسترش این جنبش‌ها کل نظام سرمایه داری را در کشورهای پیشرفته صنعتی تهدید می‌کند.
- ۹) بالاترین شانس بروز این بحران در ایالات متحده آمریکا می‌باشد.
- بر همین اساس برای آمریکا اضطرار وجود دارد که برای مقابله با این بحران ساختاری و در جهت انتقال رویارویی اجتماعی و طبقاتی پیش‌بینی شده در داخل کشور، بحران را موقتا به خارج منتقل کند. پس آمریکا بر اساس شرایط ویژه خود و بنا به دلایل زیر دست به جهان‌گشایی زده است :
- ۱) تامین سطح زندگی آمریکاییان در جهت حفظ صلح اجتماعی در داخل آمریکا، چرا که در صورت گسترش فقر و بیکاری شدید در ایالات متحده یک جنگ داخلی (طبقاتی-نژادی) قابل پیش‌بینی می‌باشد.
- ۲) حفظ قدرت خرید آمریکاییها از طریق حمایت مالی سبب ایجاد هزینه فراوان برای دولت آمریکا شده و تامین این هزینه‌ها از طریق روابط اقتصادی عادی ایالات متحده با سایر کشورها ممکن نیست.
- ۳) زیرا این روابط در حال حاضر بیش از یک دهه است که با موازنه منفی رو به رشد تجاری روبروست.
- ۴) صنایع تسلیحاتی آمریکا نیاز به مصرف نظامی تولیدات خود توسط ارتش دارد.
- ۵) ارتش آمریکا برای مصرف آنها نیاز به جنگ دارد.
- بر اساس این دو سری از دلایل، دولت ایالات متحده در جستجوی راه‌حل‌های بیرونی برای مقابله با بحرانهای درونی خود می‌باشد. الگوی انتخاب شده عبارتست از تشکیل "ممالک متحده آمریکا"، یعنی مجموعه‌ای از کشورها مانند افغانستان، کویت، عراق، ایران، عربستان سعودی و... که با زور مستقیم یا غیر مستقیم و به بهانه‌های مختلف تصرف و نیروهای آمریکا در آنجا مستقر شده و بتدریج کنترل و اداره این کشورها را با تیپ حکومتی تحت الحمایه از نوع دولت کارزای در افغانستان بعهد می‌گیرند. این کشورها نقش شهرستانهای محروم و غارت شده را در جهت رفاه و پیشرفت یک پایتخت بیش از پیش غیر تولیدی ایفاء خواهند کرد. به شکست کشاندن شورای امنیت سازمان ملل متحد با ارائه قطعنامه‌های تحکمی و غیر عقلایی یکی از تاکتیک‌های ایالات متحده برای این استراتژی خود بود.
- وظیفه ماست که با آگاهی از استراتژیهای از این دست در صدد آن باشیم که از پیدایش یک جهان جدید دو دنیایی جلوگیری کنیم : دنیای پایتخت نشینان مرفه جهان و دنیای شهرستانیهای محروم جهان، آنهم در چهارچوب یک مدیریت غیر دمکراتیک، تمرکزگرا و ناعادلانه.
- بهای انسانی این کشورگشاییها در محاسبات آمریکا موجود نیست و تاکید بر آن برای مانع شدن از اجرای این استراتژی بیهوده است. مقابله با این استراتژی نوین روشهای جدید مبارزاتی را می‌طلبد. آگاه سازی وسیع مردم در سراسر جهان گام اول در این مسیر است. ایران بخشی از این استراتژی است، هشیار باشیم. باید مردم ما بدانند که آمریکا در چه راستایی به آنچه "استقرار دموکراسی" در عراق، ایران و منطقه می‌نامد، خواهد پرداخت. در این شکی ندارم که مردم آگاه و سازماندهی شده در سراسر جهان می‌توانند با خنثی کردن این استراتژی سلطه‌جو عصر نوینی را رقم بزنند که در آن روابط فردی، اجتماعی و بین المللی به گونه ای عمیق در راستای ارزشهای مشترک انسانی تحول یافته‌اند.

منابع آماری :

- Guide 2000
- Après l'Empire de [Emmanuel Todd](#)